

پدیده پدر سالاری و ستم بر زن در مارکسیزم

از آنجائیکه در مقاله پیشین، از مقاله خانم نیره توحیدی نامبرده شده، شاید بد نباشد که به برخی نکات دیگر هم در همان مقاله اشاره کنیم.

در مقاله ایشان تحت عنوان «جنسیت، مدنیت و دموکراسی (بخش دوم)» به تاریخ ۱۸ آذر ۱۳۷۹ در «سایت ایران امروز» میخوانیم: «از عمر پدرسالاری (حداقل در منطقه جغرافیایی خود ما، خاور نزدیک یا خاور میانه) حدود پنج هزار سال می گذرد. پس ستم کشی زنان... پدیده جدیدی نیست.» اما در ادامه مقاله در هیچ جایی به تحلیل از علت این پدیده برخوردی نشده و خواننده به این نتیجه می رسد که به قول معروف «تا دنیا دنیا بوده، همین بوده!» و تا کنون کسی نتوانسته برایش کاری انجام دهد.

این نوع برخوردها از طرف بورژوازی در جامعه ما بسیار معمول است، زیرا به دلیل وجود قشر گسترده خرده بورژوازی در ایران، فرهنگ خرده بورژوازی در بین ملت ما مشکلی معمولی است و حتی اغلب جریانات چپ ما هم از این نقص مصون نیستند. خرده بورژوازی در جامعه ما از بحث و تجزیه و تحلیل گریزان است و تنها از راه حل هائی خوشش می آید که سریع بوده و نتیجه فوری می دهد. در نتیجه فرهنگ غالب در کشور ما، طرز تفکر ما را طوری پرورش می دهد که لازم نیست در مسائل ریشه یابی کرد و به فکر پیدا کردن یک راه حل اساسی بود و در مورد آنچه که در کوتاه مدت قابل حل شدن نباشد، بهتر است سخت نگرفت و مسئله را رها کرد، چون فایده ای ندارد!

اما این برخورد، غیراصولی ترین و مضرترین نوع برخورد برای طبقه کارگر و بر علیه خودش است. متأسفانه طبقه کارگر هم جزئی از همین جامعه است و از تأثیرات فرهنگ غالب مصون نیست، ولی طبقه کارگر مسئولیت برخورد با این موانع را داشته و لذا مجبور است که با مسائل از بعدی علمی و ریشه ای نگاه بکند. دلیل آن هم این است که بورژوازی، بخصوص در بعد جهانی، برای محکم نگاه داشتن پایه های خود، مطلقاً کوتاه اندیش نیست و برای حفظ نظام سرمایه داری خود، بیلیون ها دلار خرج تحقیقات و یافتن راه حل می کند. اغلب این راه حل ها ریشه در روانشناسی و جامعه شناسی بورژوائی دارد. سپس این راه حل ها فرموله شده و هماتطور که در بحث خانم توحیدی می توانید ملاحظه کنید، تحت عناوینی مانند «مدرنیسم» و نظایر آن، به منظور تحمیق کردن توده های تحت ستم بکار گرفته می شود. در نتیجه طبقه کارگر، برخلاف خرده بورژوازی، اگر می خواهد در مبارزات طبقاتی پیروز بیرون آید، می باید با مسائل اجتماعی برخوردی عمیق و علمی داشته باشد و با اشکالات خرده بورژوائی در درون طبقه خود برخوردی آگاهانه نماید.

برای نمونه، مسئله ستم بر زن که زانیده جامعه پدرسالاری است و نه «نظریه» فمینیست های سوسیالیست و نه بحث بی نتیجه در مارکسیزم، پدیده ای است در تاریخ بشر که حتی نظرپردازان بورژوازی هنوز نتوانسته اند، صحت نداشتن آنرا ثابت کنند؛ منظور از «نظرپردازان بورژوازی» نیز «فمینیست ها» نیستند. زیرا که قبل از مارکس این بحث های تاریخی بوسیله محققان بورژوازی ارائه شده بود. منتهی آنان این بحث ها را مطرح می کردند، برای اینکه روش مقابله با آن را پیدا کنند. کاری که مارکس و انگلس کردند این بود که این اطلاعات را در کنار شرایط آن روز جوامع سرمایه داری گذشتند و موفق شدند که از واقعیت هایی که خود بورژوازی بدان اقرار داشت، جمع بندی عینی و صحیح و غیرمغرضانه نموده و از

آن نتایجی استنتاج نمایند که تا به امروز فلاسفه و جامعه شناسان بورژوازی نتوانسته اند بدیل آن را بزنند.

اطلاعات تاریخی کسب شده در آن زمان، انگلس را به این نتیجه رساند که به دنبال رشد مالکیت خصوصی، انسان «مالک» مجبور بود که برای ایستادگی در برابر شورش های حق طلبانه آنان که «مالک» هیچ گونه ابزاری نبودند و می بایستی در خدمت آنان که اکنون «مالک» ابزاری شده بودند که در گذشته در تملک همگان بود، وسائلی برای مبارزه بیابد که موقعیت اجتماعی او را در جامعه آن روز حفظ نماید.

اولین راه حل منطقی البته، ایجاد امکانات دفاعی بود و برای این منظور، «دولت» به شکل آن روز را بوجود آورد: نیروی رزمی، نیروی حفاظتی، نیروی تجسسی و کسب اطلاعات! دومین وسیله می بایستی کارانی آرام کردن مردم را می داشت. یعنی برای ایجاد این مالکیت خصوصی و ستم حاکم (که در آن زمان از نظر توده عادی مردم بی دلیل بوده و آنان نمی خواستند به این بردگی تن در دهند) دلیلی لازم بود: لذا اعتقارات خرافی موجود پا به عقاید «مذهبی» ای داد که بعدها پیامبران خود را هم آورد. سومین پایه حفظ این نظام ایجاد شکل «خانواده» به مفهوم امروزی آن بود. یعنی برای اینکه بتوان کنترل کامل بر وسائلی تولید را حفظ نمود و نیز گردش منافع مادی آن را هم در چارچوب بسته ای حفظ کرد که کمتر بشود به آن شبیخون زد، حد و مرز «خانواده» و اهمیت «نسبت خونی» بوجود آمد.

پیش از آن، نسب از مادر به فرزند می رسید. مادر محور خانواده بود و به غیر از تولید مثل، در تولید اجتماعی، نیمی از نیروی کار بشمار می رفت و لذا از نظر حقوق اجتماعی در قبیله خود با مرد مساوی بود. این تساوی حقوق انسانی در دوران مالکیت خصوصی، به این ترتیب از بین رفت که زن نه بعنوان انسانی با حقوق مساوی شوهر، بلکه بعنوان کارخانه تولید مثل، تحت تکلف و قیمومت شوهر در آمد

تا نسبت خونی مرد با کودکانش روشن و مشخص شده و از تولید مثل زن توسط مردان دیگر جلوگیری شود، به این ترتیب خطر حمله به اموال مالک کمتر شده و از فرزندان برای کمک به پدر استفاده می شد.

برای رسیدن به این هدف هم ارزشهای مذهبی بسیار مفید افتاد و مفاهیمی مانند شرف، ناموس، زنا... بوجود آورده شدند. در عین حال درجه ۲ قرار دادن زن، همچون صغیری تحت تکلف بودن مرد، از نیم حقوق مرد برخوردار بودن، حق استقلال و تصمیم گیری نداشتن در مفاد قانون گنجانیده شد.

اخلاق مذهبی، حقوق قانونی و چهارچوب بسته خانه، سه وسیله کارا برای کنترل زن در اجتماع شد. تا امروز نیز این ابزار به درجات مختلف در نظام سرمایه داری در سطح جهان باقی مانده است و بورژوازی آن حقوقی را که تحت عنوان «حقوق دموکراتیک» در جامعه به زنان داده است، به نحوی پیاده کرده که به این ترکیب لطمه ای نخورد.

درک کامل و عمیق این نکات، یعنی چه پدیده هائی زائیده دست بشر بوده و علت وجودی آنها، بر زنان پیشرو و مبارزه طبقه کارگر برای گرفتن رهبری مبارزات طبقاتی و آگاه کردن سایر اقشار زنان در جامعه، مانند درسی که هر فرد برای گرفتن تخصص خود در رشته خاصی نیاز دارد، ضروری و اساسی است. زنان کارگر ما برای گرفتن حق انسانی خود و بطور کلی زنان، می بایستی شناخت کامل از این پدیده ها داشته و در تجزیه و تحلیل مسائل، عمیق و صحیح و علمی برخورد نموده و وسیله مناسب برای مبارزه با بورژوازی را یافته و برای چگونگی ریشه کن نظام سرمایه داری برنامه داشته باشد. زیرا که در کلیه جوامع طبقاتی، بنا به آنچه که در بالا آمد، عدالت اجتماعی و آزادی کامل زن و رعایت حقوق مساوی زنان به دلیل ذات نظام طبقاتی ممکن نخواهد بود. به عبارت دیگر، رهائی زنان از قید ستم جنسی در نظام سرمایه داری در گرو رهائی کل جامعه از ستم طبقاتی است و این اصلی است که بورژوازی به خوبی به آن آگاه

است و برای جلوگیری از آن در کشورهای ما، به رفتاری خشونت آمیز و وحشتناک پناه برده و جنبش را سرکوب می کند و در کشورهای غربی با دادن «حقوق دموکراتیک» بر جنبش سرپوش گذاشته و سپس سیاستمداران به سرکوب مخفیانه آن می پردازد.

نتیجه اینکه، اولاً مبارزه زنان برای کسب حقوق خود، قدمتی برابر عمر نظام پدرسالاری دارد. دیگر اینکه مفهوم مبارزات فمینیستی زنان طبقه کارگر با آنچه که در تئوری های بورژوایی فمینیزم آمده فرق اساسی و طبقاتی دارد و در آخر اینکه رهائی زنان طبقه کارگر از قید ستم جنسی مستلزم رهائی کل طبقه کارگر از بند استثمار نظام سرمایه داری است.